

فرهنگ
کتاب اول



و. ای. لینن
جنگ
و انقلاب

برگردان: وارطان میکائیلیان



کتاب های فرهنگ نوین را از کتابفروشی های رودکی،
فرزانه، مروارید، آگاه، پیمان، علم و تندر بخواهید.

و. ای. لنین

جنگ و انقلاب

برگردان: وارثان میکائیلیان

آشاره

لنین این سخنرانی را ر تالار اجتماعات مدرسه‌ی افسران نیروی دریایی پتروگراد ایراد کرد. بیش از ۴۰۰۰ نفر حضور یافته بودند. آنتونوف، کمیسر سابق کارخانه‌ی فولاد اویوخوف در خاطراتش نوشته است: «حضور جلسه بسیار متنوع بودند. گرچه بلیت‌های اندکی در شهر، تا آنجا که به یاد می‌آورم، تنها میان اعضای حزب توزیع شده بود، اما تعداد کسانی که می‌خواستند حضور یابند، از گنجایش تالار بیشتر بود، گروه بسیاری از روشنفکران، دانشجویان، سربازان، و افسران آمده بودند. چون جای نشستن نبود، همه سراپا ایستادند و مثل ساردین به یکدیگر فشرده شدند. سکوی سخنران در انتهای تالار، رویروی در ورودی قرار داشت. کروپسکایا (همسر لنین) وم. ای. اولیانووا (خواهر لنین) نزدیک سکو ایستاده بودند و یادوایسکی روی پلکان سکو ایستاده بود. سخنرانی بیش از دو ساعت طول کشید. حضور ورود لنین را با ابراز احساسات گرم و پرشوری پذیرا شدند و بادفت خارق‌العاده‌ای به سخنرانی گوش فرا دادند». متن سخنرانی تا مدت‌ها در دسترس نبود تا چند سالی بعد که شخص ناشناسی رونوشتی از سخنرانی را در انستیتو لنین به اولیانووا تقدیم کرد. این متن در ۲۳ آوریل ۱۹۴۹ در شماره ۹۳ پراودا به چاپ رسید و بعدها در «مجموعه‌ی آثار لنین» جلد ۴۴ از صفحه ۳۹۸ تا ۴۳۱ جای گرفت.

متن این سخنرانی از مجموعه مقاله‌های لنین با نام «بین دو انقلاب» - ترجمه‌ی انگلیسی، چاپ «پروگرس» مسکو ۱۹۷۶ - به فارسی برگردانیده شده است.

- جنگ و انقلاب
- و. ای. لنین
- برگردان: وارطان میکائیلیان
- نقاش چهره‌ی لنین: حمید رضا میرقنبری
- تنظیم کننده‌ی روی جلد: حسین کابری
- ناشر: فرهنگ نوین - تهران صندوق پستی ۱۷۶۳
- چاپ اول بهار ۱۳۶۰
- بهاء: ■ ریال

ویژگی طبقاتی جنگ

به تازگی در مطبوعات و جلسات عمومی آنقدر به مسئله‌ی جنگ و انقلاب پرداخته شده که احتمالاً عده‌ی زیادی از شما، نه تنها بابسپاری از جنبه‌های مسئله آشنا باشید بلکه برایتان ملال‌آور هم شده است. من تاکنون یک بار هم فرصت سخن گفتن یا حتا شرکت در جلسات حزبی یا هر جلسه‌ی عمومی دیگری در این ناحیه را نداشته‌ام، و از این رو، تن به این مخاطره می‌دهم که، شاید، تکرار مکررات کنم یا به آن جنبه‌های مسئله که بیشتر مورد توجه شما است به تفصیل تمام نپردازم.

به نظر من، مهمترین چیزی که معمولاً در مسئله‌ی جنگ بر آن چشم می‌پوشند، موضوع اساسی‌بی است که توجه چندانی به آن نمی‌شود و بحث‌های بسیار- و باید بگویم بیهوده، نومیدانه و بی‌اساس- در آن مورد جریان دارد، و آن مسئله‌ی ویژگی طبقاتی جنگ است:

چه چیزی سبب جنگ شد، چه طبقاتی در آن شرکت دارند، و چه شرایط تاریخی و تاریخی- اقتصادی باعث شروع آن شد. تا آنجا که من توانسته‌ام شیوه‌ی برخورد به مسئله‌ی جنگ در جلسات عمومی و حزبی را پیگیری کنم، به این نتیجه رسیده‌ام که دلیل وجود این همه سوء تفاهم در مورد این موضوع، در اغاب موارد، آن است که هنگام پرداختن به مسئله‌ی جنگ، به زبان‌هایی کاملاً متفاوت سخن می‌گوییم.

از دیدگاه مارکسیسم، یعنی از دید سوسیالیسم نوین علمی، موضوع اصلی در هر بحثی بوسیله‌ی سوسیالیست‌ها در مورد چگونگی ارزیابی جنگ و چگونگی برخورد با آن، این است: جنگ به چه دلیلی انجام می‌شود. و کدام طبقات آن را بر صحنه آورده و هدایت می‌کنند. ما مارکسیست‌ها از آن دسته افرادی نیستیم که مخالف قسم خورده‌ی همه‌ی جنگ‌ها هستند. مامی‌گوییم: هدف ما دست یافتن به نظام سوسیالیستی جامعه است، که

با محور تقسیم بشریت به طبقات، با امحاء هر گونه استثمار انسان بدست انسان و ملت بوسیله‌ی ملت، به ناگزیر همانا احتمال بروز جنگ را از میان خواهد برد.

اما در جنگ برای دستیابی به آن نظام سوسیالیستی جامعه، ما مجبور به رویارویی با شرایطی هستیم که طی آن، مبارزه‌ی طبقاتی در هر ملت مفروضی بتواند علیه جنگ میان ملت‌های مختلف سر بر آورد؛ جنگی که سرنوشت آن را همین مبارزه‌ی طبقاتی معلوم خواهد کرد. از این رو، ما نمی‌توانیم وقوع جنگ‌های انقلابی، یعنی جنگ‌های حاصل از مبارزه‌ی طبقاتی، جنگ‌هایی را که از سوی طبقات انقلابی پیا می‌شوند و جنگ‌هایی را که دارای اهمیت انقلابی مستقیم و مبرم هستند، غیر محتمل بدانیم. وقتی بباد بیاوریم که تاریخ انقلاب‌های اروپایی در قرن گذشته، مثلاً طی ۱۲۵ تا ۱۳۵ سال، جنگ‌هایی اکثراً ارتجاعی را برای مابهارمغان آورده است اما جنگ‌هایی انقلابی مانند جنگ توده‌های انقلابی فرانسه علیه اروپای متحد سلطنت طاب، عقب مانده، فتودال و شبه فتودال رانیز به ما عرضه کرده است، کمتر از پیش می‌توانیم چنین جنگ‌هایی را غیر محتمل بشماریم. امروزه در اروپای غربی، و به تازگی اینجا در روسیه نیز، هیچ چیزی بیش از ذکر نمونه‌ی جنگ‌های انقلابی، توده‌ها را فریب نمی‌دهد. جنگ داریم تا جنگ. ما باید به روشنی بدانیم که چه شرایط تاریخی‌بی سبب آغاز جنگ شده، کدام طبقات آن را پیا کرده‌اند، و به چه فرجامی می‌خواهند برسند. اگر اینها را بدانیم، همه‌ی حرفهایمان درباره‌ی جنگ، لزوماً سراسر بیهوده خواهد بود و بیش از آنکه موضوع را روشن کند، خشم‌مان را دامن خواهد زد. به این دلیل حالا که شما جنگ و انقلاب را موضوع صحبت امروز قرار داده‌اید، این حق را به خود می‌دهم که بیشتر به این جنبه از موضوع بحث‌مان بپردازم.

ما همه این گفته‌ی «کلاوزویتس»^۱، یکی از مشهورترین نویسندگانی که در باب فلسفه و تاریخ جنگ مطلب نوشته است را می‌دانیم که می‌گوید: «جنگ، ادامه‌ی سیاست است به وسایلی دیگر»^۲. این گفته‌ی نویسنده‌ی است که اندکی پس از دوره‌ی جنگ‌های ناپلئونی، تاریخ جنگ‌ها را بررسی کرد و درس‌هایی فلسفی از آن گرفت. این نویسنده، که حالا بی‌تردید هر شخص متفکری با نظرات بنیادین آشنا است، حدود هشتاد سال پیش، این تصور عامیانه‌ی جنگ را زیر سؤال قرار داد که: جنگ چیزی است جدا از سیاست دولت‌ها و طبقات درگیر و حمله‌ی ساده‌بی است که صالح را برهم

می‌زند و سپس در پی آن، صلحی که به این ترتیب مختل شده باز مستقر می‌شود تا اندازه‌ای که بتوان گفت: «جنگیدند، وبعد دست کشیدند!». این دید که سراسر نتیجه‌ی نادانی است سال‌ها پیش رد شده، و با هر تحلیل کم و بیش دقیقی از هردوره‌ی تاریخی جنگ‌ها، باز رد می‌شود.

جنگ، ادامه‌ی سیاست است به‌وسایلی دیگر. همه‌ی جنگ‌ها از نظام‌های سیاسی زاینده‌شان جدایی ناپذیرند. سیاستی که دولتی مفروض، و طبقه‌ی مفروض در درون آن دولت، مدت‌ها پیش از آغاز جنگ در پیش گرفته، به‌ناگزیر بوسیله‌ی همان طبقه در خلال جنگ ادامه می‌یابد و تنها شکل عملی ساختنش تغییر می‌کند.

جنگ، ادامه‌ی سیاست است به‌وسایلی دیگر. هنگامی که شهریان انقلابی و دهقانان انقلابی فرانسوی، در اواخر قرن هجدهم، سلطنت را با وسایل انقلابی برانداختند و جمهوری دمکراتیک برقرار کردند — هنگامی که شر سلطنت، و همین‌طور زمینداران را به‌شیوه‌ی انقلابی از سر خود کم کردند — آن مشی طبقه‌ی انقلابی، محدود به لرزاندن پایه‌های بقیه‌ی اروپای خودکامه، تزاری، امپراتوری، و شبه فئودالی بود. و ادامه‌ی اجتناب ناپذیر آن مشی طبقه‌ی پیروز انقلابی در فرانسه، جنگ‌هایی بود که همه‌ی کشورهای سلطنت‌طلب اروپا، با ائتلاف معروف‌شان، طی جنگی ضد انقلابی علیه فرانسه‌ی انقلابی، در آن صف بستند. همان‌طور که خلق انقلابی فرانسه برای نخستین‌بار در داخل کشور، توان انقلابی را به‌میزانی نشان داد که قرن‌ها بود سابقه نداشت، در جنگ اواخر قرن هجدهم نیز، با تغییر کل نظام استراتژی خود، کنار گذاشتن همه‌ی قوانین و سنت‌های قدیمی جنگ، جایگزین ساختن ارتش نوین انقلابی، خلق بجای نیروهای مسلح قدیمی و آفریدن روش‌های نوین جنگ، خلاقیت انقلابی عظیم مشابیهی را به‌نمایش گذاشت. به‌نظر من، این نمونه از آن جهت قابل توجه است که چیزهایی را به‌روشنی به‌ما نشان می‌دهد که حالا روزنامه‌نگاران بورژوا، وقتی پاندا از تعصبات عامیانه و نادانی‌ی توده‌های عقب‌مانده می‌شوند، فراموش می‌کنند. این توده‌ها ارتباط نزدیک اقتصادی و تاریخی میان انواع جنگ، و سیاست هر کشور را تا پیش از وقوع آن، و سیاست هر طبقه‌ی را که پیش از جنگ حکومت می‌کرده و به‌وسایل به‌اصطلاح «مسالمت‌آمیز» به‌فرجام خود رسیده‌است، نمی‌فهمند. می‌گویم به‌اصطلاح، چرا که قهر وحشیانه‌ی لازم برای تضمین حکومت مسالمت‌آمیز بر، مثلاً، مستعمرات را به‌سختی می‌توان مسالمت‌آمیز خواند.

صلح بر اروپا حاکم بود، اما به این دلیل که سلطه‌ی ملل اروپایی برصدها میلیون مردم مستعمرات، تنها با جنگ‌های پیوسته، پی در پی، و پایان ناپذیری حفظ می‌شد که ما اروپایی‌ها اصولاً جنگ‌شان نمی‌دانیم، زیرا اغلب قریب به اتفاق آنها هیچ شباهتی به جنگ نداشتند، بلکه همانند کشتارهای وحشیانه و قتل‌عام مردم غیر مسلح بودند. موضوع این است که اگر بخواهیم بدانیم که جنگ کنونی برای چیست، باید ابتدا کل سیاست‌های قدرت‌های اروپایی را بررسی کنیم. نباید این یا آن نمونه، و این یا آن مورد خاص را در نظر بگیریم که ممکن است به آسانی از زمینه‌ی پدیده‌های اجتماعی بیرون کشیده شده باشد. و این ارزشی ندارد، زیرا نمونه‌ی خلاف آن را نیز می‌توان به‌همان آسانی فکر کرد، اگر می‌خواهیم بفهمیم که جنگ کنونی چگونه به شکلی ثابت و اجتناب‌ناپذیر، از این نظام زائیده شد و رشد کرد باید کل سیاست تمامی نظام‌های اروپایی را در نظر بگیریم.

ما مدام شاهد تلاش‌هایی، بخصوص از جانب مطبوعات سرمایه‌داری — خواه سلطنت طلب یا جمهوریخواه — هستیم که می‌خواهند معنی تاریخی‌بی را به این جنگ اضافه کنند که فاقد آن است. مثلاً در جمهوری فرانسه، شرکت فرانسه در این جنگ به عنوان ادامه و همتای جنگ‌های انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۹۲، بیش از هر تمهید دیگری مورد استفاده قرار می‌گیرد. به‌منظور اغفال توده‌های فرانسوی، کارگران فرانسوی و کارگران همه‌ی کشورها، بیش از هر تمهید دیگری می‌کوشند «اصطلاحات» و برخی از شعارهای سالهای انقلاب را به‌دوره‌ی ما اطلاق کنند و یا سخنانی از این قبیل را مطرح کنند که حالا هم فرانسه‌ی جمهوریخواه در برابر سلطنت‌طلبان از آزادیش دفاع می‌کند.

واقعیت «ناچیزی» که نادیده گرفته می‌شود این است که در ۱۷۹۲، جنگ بوسیله‌ی طبقه‌ی انقلابی در فرانسه پیا شده بود که دست به انقلاب بی‌نظیری زده بود و برای نابودی نهایی سلطنت فرانسه و قیام علیه اروپای متحد سلطنت طلب، با تنها هدف انجام مبارزه‌ی انقلابی، قهرمانی‌های بی‌سابقه‌ای از خود نشان داده بود.

جنگ در فرانسه، ادامه‌ی سیاست طبقه‌ی انقلابی بود که انقلاب کرده بود. به‌جمهوری دست یافته بود، یا قدرتی بی‌سابقه به حساب سرمایه دارها و زمیندارها رسیده بود و در ادامه‌ی آن سیاست، به جنگی انقلابی علیه اروپای متحد سلطنت طلب پرداخته بود.

آنچه ما در حال حاضر در برابر داریم، عمدتاً دو اتحاد، و دو گروه از قدرت‌های سرمایه‌داری است. ما همه‌ی بزرگ‌ترین قدرت‌های سرمایه‌داری دنیا — بریتانیا، فرانسه، امریکا و آلمان — را در برابر داریم که ده‌ها سال است سیاست رقابت بی‌پایان اقتصادی‌بی را سرسختانه در پیش گرفته‌اند که هدفش دست‌یافتن به تفوق جهانی، منکوب کردن کشورهای کوچک و سه‌برابر و ده برابر کردن منافع حاصل از سرمایه‌ی بانکی است که تمام دنیا را در دام نفوذ خود گرفتار کرده است. سیاست‌های بریتانیا و آلمان در پی این چیزها است. من براین نکته تأکید می‌کنم. هر چه بیشتر براین نکته تأکید شود بازهم کم است، زیرا اگر این را فراموش کنیم، هرگز نخواهیم فهمید این جنگ برای چیست، و در نتیجه، به آسانی بازبچه‌ی هر مبلغ بورژوازی می‌شویم که می‌کوشد عباراتی دروغین را به‌ما قالب کند.

سیاست‌های واقعی دو گروه غول‌های سرمایه‌داری — بریتانیا و آلمان، که به اتفاق متحدان خود، علیه یکدیگر وارد میدان شده‌اند — یعنی سیاست‌هایی را که از ده‌ها سال پیش از جنگ در پیش گرفته بودند باید مورد مطالعه قرار داد و کل آنها را درک کرد. اگر این کار را نکنیم، نه تنها یک ضرورت اساسی سوسیالیسم علمی، و بطور کلی تمامی علم الاجتماع را نادیده گرفته‌ایم، بلکه قادر به درک هیچ چیزی در مورد جنگ کنونی هم نخواهیم بود. در این صورت، به جای «میلیوکوف»^۳ خائن نشسته‌ایم که دارد شوونیسم و نفرت ملتی از ملت دیگر را با روش‌هایی تبلیغ می‌کند که همه‌جا بدون استثناء پیاده می‌شوند — روش‌هایی که «کلاوز ویتس» حدود هشتاد سال پیش، وقتی در باره‌شان می‌نوشت، همین دیدگاهی را به استهزاء گرفت که امروز برخی به آن معتقدند؛ یعنی اینکه ملت‌ها در صلح زندگی می‌کردند و بعد ناگهان جنگ شروع شد. انگار که واقعاً همین‌طور هم بوده است! چطور می‌توان علل جنگی را، بدون توجه به روابط آن در قبال سیاست پیش از جنگ فلان دولت، فلان نظام حکومتی و فلان طبقات توضیح داد؟ تکرار می‌کنم: این نکته‌ی اساسی است که همیشه آن را نادیده می‌گیرند. نفهمیدن آن، نه دهم تمامی بحث‌های مربوط به جنگ را به‌مشاجره‌ی صرف و لفاظی‌های بیهوده بدل می‌کند. ما می‌گوییم، اگر سیاست‌های هر دو گروه متخاصم را طی چند دهه‌ی اخیر مطالعه نکرده‌اید — تا از عوامل تصادفی و نقل نمونه‌های نادر پرهیز کنید — و اگر نشان نداده‌اید که این جنگ چه روابطی با سیاست‌های

پیش از جنگ دارد، پس نمی‌فهمید که این جنگ برای چیست. این سیاست‌ها یک چیز را به‌ما نشان می‌دهند: رقابت مداوم اقتصادی میان دو غول بزرگ اقتصاد سرمایه‌داری. در یک سو بریتانیا را داریم؛ کشوری که بخش اعظم کره زمین را در اختیار دارد، کشوری که از نظر ثروت، مقام اول را کسب کرده و این ثروت را نه بوسیله‌ی کار کارگران خود، بلکه از طریق استثمار مستعمرات بیشمار و به‌وسیله‌ی قدرت وسیع بانک‌هایش گرد آورده است. این قدرت در رأس همه‌ی بانک‌های دیگر که به‌صورت گروه کوچک بی‌اهمیتی از چهار یا پنج بانک عمده بوجود آمده که میلیاردها روبل سرمایه اندوخته‌اند و این پول‌ها را به‌صورتی بکار می‌اندازند که بی‌اغراق می‌توان گفت امروز هیچ‌تکه زمینی در دنیا وجود ندارد که سرمایه‌ی انگلیسی آن را با هزار و یک رشته به‌دام نیانداخته باشد. این سرمایه در آغاز قرن حاضر، که فعالیت‌هایش در ورای مرزهای کشورها گسترش یافت و گروهی از بانک‌های بزرگ را بوجود آورد که ثروت هنگفتی در دست داشتند، افزایش یافت. و سرمایه‌ی شد که با ایجاد این گروه کوچک بانکی، تمام دنیا را در دام میلیاردهای خود اسیر کرده است. مختصر و مفید، این است سیاست اقتصادی بریتانیا و سیاست اقتصادی فرانسه که حتا نویسندگان فرانسوی، که بعضی‌شان همکاران «اومانیه»^۴ — روزنامه‌یی که حالا در کنترل سوسیالیست‌های سابق، و در واقع مردی چون «لیسیس»، نویسنده‌ی مشهور امور مالی است — هستند، سالها پیش از جنگ اظهار داشتند: «فرانسه یک امپراتوری مالی است، فرانسه یک اولیگارش مالی است؛ فرانسه ترولخوار* دنیا است».

در سوی دیگر، و در جهت مقابل این گروه اساساً انگلیسی — فرانسوی، گروه دیگری از سرمایه‌داران را داریم که حتا حریص‌تر، درند، تر، و غارتگرتر است؛ گروهی که هنگامی بر سر میز ضیافت سرمایه‌داران رسید که همه‌ی صندلی‌ها اشغال شده بود، اما این یکی، روش‌های جدیدی برای گسترش تولید سرمایه‌داری، تکنیک‌های پیشرفته، و تشکیلات برتری را در مبارزه‌ی آنها وارد کرد، که سرمایه‌داری کهن، سرمایه‌داری عصر رقابت آزاد را به سرمایه‌داری تراست‌ها، سندیکاها و کارتل‌های بزرگ تبدیل کرد. این گروه، آغاز تولید سرمایه‌داری

* در متن اصلی: وام‌پرداز — م.

دولتی را مطرح کرد، که قدرت عظیم سرمایه‌داری و قدرت عظیم دولت را در يك مكانیسم واحد آمیخت و ده‌ها میلیون مردم را وارد تشکیلات واحد سرمایه‌داری دولتی کرد. این است تاریخ اقتصادی، و این است تاریخ دیپلماتیک با عمر چند ده سال، که هیچکس نمی‌تواند بر آن چشم ببوشد. این تنها و تنها علامت راهنما برای حل مسئله جنگ به‌صورتی شایسته است؛ شما را به این نتیجه می‌رساند که جنگ کنونی هم حاصل سیاست‌های طبقاتی است که در آن درگیر شده‌اند، و حاصل سیاست‌های دو غول برتری است که مدتها پیش از جنگ، تمام دنیا و همه‌ی کشورها را در دام استثمار مالی گرفتار کرده‌اند و کره‌ی زمین را از نظر اقتصادی میان خود تقسیم کرده‌اند. آنها باید که باهم برخورد می‌کردند، زیرا تقسیم مجدد این برتری، از دیدگاه سرمایه‌داری، اجتناب‌ناپذیر شده‌بود. تقسیم سابق برپایه‌ی این واقعیت بود که بریتانیا، طی چند قرن، رقبای پیشین خود را از میان برده بود. یکی از رقبای پیشین، هلند بود که بر تمام دنیا فرمان می‌راند. دیگری فرانسه بود که حدود صد سال بخاطر دست‌یافتن به برتری، جنگیده بود. بریتانیا پس از يك رشته جنگ‌های طولانی، به لطف قدرت اقتصادی، و سرمایه‌ی بازرگانش، توانسته بود سلطه‌ی بی‌چون و چرای خود را بر سراسر دنیا مستقر سازد. در ۱۸۷۱، غارتگر جدیدی نمایان شد؛ قدرت سرمایه‌داری جدیدی بپا خاست و با گام‌های بسیار سریع‌تر از بریتانیا توسعه یافت. این، نکته‌ی اساسی است. هیچ کتابی درباره‌ی تاریخ اقتصادی نخواهید یافت که این واقعیت مسلم — واقعیت توسعه‌ی سریع‌تر آلمان — را انکار کرده باشد. این توسعه‌ی سریع سرمایه‌داری در آلمان، توسعه‌ی غارتگر جوان نیرومندی بود که وارد کنسرت قدرتهای اروپایی شد و گفت: «شما هلند را نابود کردید، فرانسه را شکست دادید، نصف دنیا را تصرف کرده‌اید، حالا دیگر لطف فرموده بهما اجازه بدهید سهم منصفانه‌مان را برداشت کنیم». «سهم منصفانه» یعنی چه؟ و در دنیای سرمایه‌داری، دنیای بانك‌ها، چه تعریفی دارد؟ در دنیای بانك‌ها قدرت یعنی تعداد بانك‌ها؛ یعنی همان تعریفی که يك بلندگوی میلیاردرهای آمریکایی، با صراحت خاص آمریکایی و بدگمانی خاص آمریکایی بدست داد: «جنگ اروپا برای سلطه بر دنیا بپا شده است. برای سلطه بر دنیا، دو چیز لازم است: دلار و بانك. ما دلار را داریم، بانكهایش را هم خواهیم ساخت و بر دنیا مسلط خواهیم شد». این اظهار نظر يك روزنامه‌ی مهم میلیاردرهای آمریکایی بود. باید

بگویم که این اظهار نظر بدبینانه‌ی يك میلیاردر پر سرو صدای آمریکایی، هزار بار بیشتر حقیقت دارد تا هزاران مقاله‌ی دروغگویان بورژوازی که سعی دارند به مردم بقبولانند که این جنگ برای منافع ملی و مسائل ملی و این گونه باوه‌های مشعشع کاملاً آشکار بپا شده است؛ دروغ‌هایی که تاریخ را تماماً منکر می‌شوند و نمونه‌ی منحصر به فردی چون مورد آلمان درنده خو را مثال می‌زنند که به بلژیک حمله کرد. این مورد، بی‌تردید موردی واقعی است. این گروه از غارتگران با وحشیگری حیوان‌صفتانه‌ی به بلژیک حمله کرده، اما همان کاری را کرد که گروه دیگر، روز پیش از آن، و با وسایلی دیگر انجام داده و امروز نیز با کشورهای دیگر همان می‌کند.

انضمام

هنگامی که درباره‌ی انضمام [خاك سایر کشورها] صحبت می‌کنیم — و این در رابطه با مسئله‌ی است که من می‌گویم اجمالاً به عنوان تاریخ روابط اقتصادی و دیپلماتیکی که به جنگ کنونی ختم شد برای شما تشریح کنم — هنگامی که درباره‌ی «انضمام» صحبت می‌کنیم، همیشه یادمان می‌رود که معمولاً جنگ به همین دلیل بپا می‌شود؛ بخاطر قطعه‌قطعه کردن مناطق فتح شده، یا عامیانه‌تر بگوییم، برای تقسیم غنایمی که دو دسته دزد به تاراج برده‌اند. هنگامی که درباره‌ی «انضمام» صحبت می‌کنیم، همیشه با روش‌هایی مواجه می‌شویم که، به اصطلاح علمی، در مقابل انتقاد تاب نمی‌آورند، و همانند روش‌های ژورنالیسم عامیانه، حيله و فریب تعمدی هستند. اگر از يك شوونیست یا سوسیال-شوونیست روس پرسید «انضمام به آلمان»* یعنی چه، خواهید دید که او موضوع را به درستی برایتان توضیح خواهد داد، زیرا کاملاً آن را می‌فهمد. اما هرگز درباره‌ی سؤال شما در مورد يك تعریف کلی از «انضمام»، که برای همه — آلمان، بریتانیا و روسیه — مناسب باشد، پاسخی نخواهد داد. هرگز این کار را نخواهد کرد! و هنگامی که «رچ»^۱ (برای اینکه نمونه‌ی زنده داده باشیم) «پراودا»^۲ را به استهزاء گرفت و گفت: «این پراودیست‌ها قضیه‌ی کورلنده را نمونه‌ی

* منظور این است که آلمان سرزمین دیگری را ضمیمه‌ی خاك خود کند.

از «انضمام» می‌دانند! چگونه می‌توان با اینگونه افراد صحبت کرد! و ما جواب دادیم: «لطفاً «انضمام» را طوری تعریف کنید که هم به آلمان بخورد و هم به بریتانیا و روسیه، و ما اضافه می‌کنیم که یا شما تجاها می‌کنید یا اینکه ما بلافاصله افشای آن خواهیم کرد*» — «رچ» سکوت اختیار کرد. ما ادعا می‌کنیم که هیچ روزنامه‌یی، خواه مال شوونیست‌ها بطور کلی — که به سادگی می‌گویند باید از میهن دفاع کرد — و خواه مال سوسیال — شوونیست‌ها، تاکنون تعریفی از انضمام بدست نداده است که هم مناسب روسیه باشد و هم در خورد آلمان، و در مورد هر دو قابل اطلاق باشد. به این دلیل نمی‌توانند این کار را بکنند که این جنگ، ادامه‌ی سیاست «انضمام» است، یعنی همانا سیاست فتح و تسخیر، سیاست دزدی کاپیتالیستی از سوی هر دو گروه درگیر در جنگ. این هم که کدامیک از این دو دزد قبل از دیگری چاقو را کشیده، اهمیت چندانی برای ما ندارد. تاریخ هزینه‌های دریایی و نظامی این دو گروه را طی چنددهه در نظر بگیرید؛ تاریخ جنگ‌های کوچکی را در نظر بگیرید که آنها پیش از این جنگ بزرگ بپا کردند؛ «کوچک» از این جهت که اروپایی‌های اندکی در آن جنگ‌ها کشته شدند، در حالیکه صدها هزار نفر از ملت‌های تحت سلطه‌ی آنها به خاک افتادند؛ ملت‌هایی که از دید آنها، اصلاً ملت به حساب نمی‌آمدند (چطور می‌شد آسیایی‌ها را ملت شمرد!)؛ جنگ‌هایی که علیه این ملت‌ها بپا شد، جنگ‌هایی علیه مردم غیر مسلحی بود که به سادگی به مسلسل بسته شدند. آیا می‌توان آنها را جنگ شمرد؟ راستش را بخواهید، آنها اصلاً جنگ نبودند، و می‌توانید فراموش‌شان کنید. رفتار آنها در قبال این فریب آشکار توده‌ها چنین است. جنگ کنونی، ادامه‌ی سیاست تسخیر، به گلوله بستن ملت‌ها، خصومت‌های باور نکردنی آلمانی‌ها و بریتانیایی‌ها در آفریقا، و بریتانیایی‌ها و روس‌ها در ایران است؛ اما مشکل بتوان گفت کدامیک بیشتر جنایت کرده است. به همین دلیل بود که سرمایه‌داران آلمانی به چشم دشمن به آنان می‌نگریستند. می‌گفتند، آه، شما به این دلیل قدرتمندید که ثروتمند هستید؛ اما ما قدرتمندتریم، به این دلیل هم، همان حق «مقدس» غارت را داریم. تاریخ سرمایه‌ی مالی بریتانیا و آلمان در مدت چند دهه‌ی پیش از جنگ، چنین است. تاریخ روابط روس و آلمان، روس و بریتانیا،

* ر. ک. و. ای. لینن — مجموعه‌ی آثار، جلد ۲۴، ص ۳۶-۳۵ (ویراستاران)

و آلمان و بریتانیا چنین است. و این کلید راهنمای فهمیدن علت جنگ است. به این دلیل است که داستانی که این روزها در مورد دلیل جنگ بر سر زبان‌هاست، فریب محض است. آنها با از یاد بردن تاریخ سرمایه‌ی مالی، و تاریخ چگونگی بپا کردن این جنگ بخاطر تقسیم مجدد، جریان را به این شکل مطرح می‌کنند: دو ملت در صلح و صفا می‌زیستند، بعد ناگهان یکی به دیگری حمله کرده و آن دیگری هم جواب حمله را داد. تمامی علم، و تمامی بانک‌ها فراموش شده‌اند. و به خلق‌ها می‌گویند اسلحه بردارید، و دهقانان هم که چیزی از سیاست نمی‌دانند، اسلحه‌برمی‌دارند. تنها کاری که از دستشان برمی‌آید این است که جواب حمله را بدهند! تنها منطقی که از پی این نوع استدلال می‌آید، تعطیل کردن روزنامه‌ها، سوزاندن کتاب‌ها و منع هرگونه سخنی پیرامون «انضمام» در مطبوعات است.. به این ترتیب، چنین برداشتی از «انضمام»، توجیه‌پذیر خواهد بود. آنها نمی‌توانند حقیقت قضیه‌ی انضمام را بگویند، زیرا تمامی تاریخ روسیه، بریتانیا و آلمان، جنگ مداوم و بی‌رحمانه و خونین بر سر «انضمام» بوده است. لیبرال‌ها در ایران و آفریقا، جنگ‌های سبعانه‌ی بپا کردند، و مخالفان سیاسی را در هند شلاق زدند زیرا آنها جرأت طرح خواسته‌هایی را کرده بودند که اینجا در روسیه بخاطرشان جنگ بپا شده بود. سربازان استعماری فرانسه هم خلق‌ها را تحت ستم گرفتند. و این، همانا «ماقبل تاریخ» است؛ تاریخ واقعی چپاولی بی‌سابقه! سیاست این طبقات چنین است، و جنگ کنونی ادامه‌ی آن است. به این دلیل است که در مورد مسئله‌ی «انضمام»، نمی‌توانند جوابی را بدهند که ما می‌دهیم؛ و جواب ما این است، هر ملتی که نه بنابر انتخاب داوطلبانه‌ی اکثریت خود بلکه بر مبنای تصمیم شاه یا دولتی، به ملتی دیگر بپیوندد، ملتی است که به «انضمام» درآمده است. محکوم کردن «انضمام» به این معنی است که برای هر ملتی، حق تشکیل کشور جداگانه یا زندگی در اتحاد با هر آنکه خود برگزیند را قایل می‌شویم. چنین جوابی، برای هر کارگری که آگاهی طبقاتی داشته باشد، کاملاً روشن است.

در هر قطعنامه‌ی، که ده‌ها تاپش تصویب شده، و حتی در روزنامه‌ی «چون «زملیا — ای — وولیا» به چاپ رسیده، جواب آنها را که بالحنی فلاکت‌بار ابراز شده است خواهید یافت: ما جنگ را به دلیل برتری بر سایر ملت‌ها نمی‌خواهیم، ما برای آزادی‌مان می‌جنگیم، این همان حرفی است که همه‌ی کارگران و دهقانان می‌گویند؛ آنها نظر زحمتکش‌ان و تصور

آنها از جنگ را به این شیوه بیان می کنند، آنها تلویحا می گویند که اگر جنگ به سود زحمتکشان و علیه استثمارگران بود، موافق آن می بودند. ما هم همینطور، و هیچ حزب انقلابی نیست که مخالف این حرف باشد. جایی که این پیشنهادکنندگان قطعنامه های بیشمار به خطا می روند، آنجا است که معتقدند خود در جنگ شرکت دارند. ما سربازان، ماکارگران، و ما دهقانان در راه آزادی مان می جنگیم. من هرگز سؤالی را که یکی از آنها پس از جلسی از من پرسید فراموش نخواهم کرد. او گفت: «چرا تو همیشه علیه سرمایه داران حرف می زنی؟ من که سرمایه دار نیستم، درست است؟ ما کارگریم، داریم از آزادی مان دفاع می کنیم». اما تو اشتباه می کنی. تو می جنگی، چون مطیع دولت سرمایه داری ات هستی. دولت ها هستند که این جنگ را ادامه می دهند و نه خلق ها. از اینکه بینم کارگر یا دهقانی، سیاست خود را نمی داند، بخت یا بداقبالی ی وارد شدن به اسرار دیپلماسی یا تصویر این غارت مالی را نداشته است (مثلا ستمی که به وسیله روسیه و بریتانیا بر ایران رفته است) تعجب نمی کنم — تعجب نمی کنم اگر این تاریخ را فراموش کرده باشد و ساده لوحانه بگوید: وقتی من می جنگم، قضیه به سرمایه دارها چه ربطی دارد! او رابطه ی میان جنگ و دولت را نمی فهمد؛ نمی فهمد که جنگ را دولت بیا می کند، و او وسیله یی است در دست آن دولت. او می تواند خود را جزیی از خلق انقلابی بداند و قطعنامه های فصیح صادر کند، این موضوع برای روس ها خیلی معنی دارد، چون همین تازگی ها بر سرشان آمده است. به تازگی دولت موقت اعلامیه یی «انقلابی» صادر کرده است. این اعلامیه به درد ما نمی خورد. ملت های دیگر، که در هنر کاپیتالیستی فریب دادن توده ها بوسیله ی نوشتن بیانییه های «انقلابی» بیش از ما تجربه دارند، مدت ها است که همه ی رکوردهای دنیا را در این زمینه شکسته اند. اگر تاریخ پارلمانی جمهوری فرانسه را از وقتی که به حامی تزارسم تبدیل شد مرور کنید، طی چند دهه ی این تاریخ، ده ها نمونه خواهید یافت که بیانییه هایی پر از فصیح ترین جمله ها و عبارت ها، در خدمت نقاب گذاشتن بر سیاست ظالمانه ترین چپاول استعماری و مالی بودند. تمامی تاریخ جمهوری سوم فرانسه^{۱۰}، تاریخ این چپاول ها است. سرمنشأ جنگ کنونی، این است. جنگ کنونی، ناشی از بدجنسی سرمایه داران یا سیاست غلط فلان پادشاه نیست. چنین فکری بکلی خطا است. خیر، این جنگ، حاصل نظام فوق سرمایه داری و بویژه سرمایه ی بانکی است. که در سه چهار بانک برلین و پنچ

شش بانک لندن جمع شده؛ بانک هایی که بر تمام دنیا حاکم اند، ذخایر دنیا را ضبط کرده اند، سیاست مالی شان را به زور اسلحه تقویت می کنند، و سرانجام در نبرد مسلحانه ی وحشیانه یی برخورد می یابند، چرا که در فتوحات شان به آخر رسیده اند. یکی از دو طرف باید از مستعمراتش چشم پيوشد. چنین مسائلی در این دنیای سرمایه داران، داوطلبانه حل نمی شوند. این موضوع را فقط از راه جنگ می توان حل کرد. به این دلیل است که ملامت کردن این یا آن راهزن تاجدار، معنی ندارد. آنها، این راهزنان تاجدار، همه سروته یک کرباسند. به همین دلیل است که سرزنش کردن سرمایه داران این یا آن کشور هم همانقدر بی معنی است. آنها را فقط به سبب ارائه ی چنین نظامی می توان سرزنش کرد. اما این کار تماماً مطابق قانونی انجام شده، که با تمام نیروهای یک کشور متمدن حراست می شود. «من کاملاً حق دارم؛ من سهام خریده ام. تمام دادگاه ها، پلیس، کل ارتش و همه ی ناویان دنیا دارند از حق مقدس من بر این سهام پاسداری می کنند». برای علم شدن بانک هایی که صدها میلیون روبل در اختیار دارند، یا برای اینکه تورهای چپاول شان را بر سر تمام دنیا انداخته اند، یا به این دلیل که در نبرد مهلك گرفتار شده اند، چه کسی را باید سرزنش کرد؟ اگر راست می گوید مقصر را پیدا کنید! گناه از نیم قرن توسعه ی سرمایه داری است، و تنها راه نجات از آن، سرنگون کردن حکومت سرمایه داران به وسیله ی انقلاب کارگری است. این پاسخی است که حزب ما از تحلیل جنگ بدان دست یافته است، و به این دلیل است که ما می گوئیم: همین مسئله ی ساده ی انضمام ها را چنان بغرنج و پیچیده جلوه داده اند، و سخنگویان احزاب بورژوایی آنقدر دروغ سرهم کرده اند که می توانند نتیجه بگیرند که «کورلند» ضمیمه ی روسیه نشده است. آنها، همان سه راهزن تاجدار، «کورلند» و لهستان را میان خود تقسیم کرده اند. آنها یکصد سال است که باتکه پاره کردن گوشت تن مردم، مشغول این کارند. و راهزن روس، بیشترین سهم را برد، زیرا در آن موقع، بیش از دیگران قدرت داشت. و حالا که دزنده ی جوان، آلمان، که آن موقع سهم اندکی از گوشت شکار را می برد، بزرگ شده و قدرت کاپیتالیستی نیرومندی شده است، طالب تقسیم مجدد است. او می گوید: می خواهید اوضاع به روال سابق بماند؟ فکر می کنید شما قوی ترید؟ پس بیاید زور آزمایی کنیم! این است ماهیت جنگ. البته هموار دجویی «بیاید زور آزمایی کنیم» صرفاً بیانگر مشی ده ساله ی چپاول مشی بانک های بزرگ است. به

این دلیل است که کسی جز ما نمی‌تواند حقیقت قضیه‌ی «انضمام» را بر زبان بیاورد؛ حقیقت ساده‌یی که هر کارگر و دهقانی می‌تواند آن را بفهمد. به این دلیل است که مسئله‌ی معاهده‌ها، این مسئله‌ی به این سادگی، عمداً و بی‌شرمانه به وسیله‌ی تمام مطبوعات، به ابهام آلوده می‌شود. شامی گویند که ما یک دولت انقلابی داریم، که وزیرانی در این دولت شرکت دارند که تقریباً سوسیالیست - نارودنیک و منشویک - هستند. اما وقتی که آنها درباره‌ی صلح بدون «انضمام» نظر می‌دهند، به شرطی که این عبارت تعریف نشود (زیرا به معنی تصرف ضامان آلمان و حفظ خودمان است)، ما می‌گوییم: شما و اظهارات و اعلامیه‌هایتان تا چه حد «انقلابی» هستید که به جنگی فاتحانه دست نمی‌زنید، و در عین حال به ارتش دستور حمله می‌دهید؟ نمی‌دانید که ما معاهده‌هایی داریم، که این معاهده‌ها به وسیله‌ی نیکلای ۱۱ خونخوار، به غارتگرانه‌ترین شیوه‌ی ممکن، حاصل آمده‌اند؟ شما این را نمی‌دانید؟ اگر کارگران و دهقانان ندانند، عذرشان پذیرفتنی است. آنها ندچارول کرده‌اند و نه کتاب‌های روشنگر می‌خوانند. اما وقتی کادت‌های ۱۲ تحصیل کرده این گونه پاره‌ها را موعظه می‌کنند، خوب می‌دانند که این معاهده‌ها چه هستند. گرچه معاهده‌ها «سری» هستند، ولی همه‌ی مطبوعات دیپلماتیک همه‌ی کشورها درباره‌شان سخن می‌گویند: «تنگه‌ها ۱۲ مال شما، ارمستان ۱۴ مال شما، گالیسی ۱۵ مال شما، آلزاس و لورن ۱۶ مال شما، تریست ۱۷ مال شما، و زیرو روکردن ایران برعهده‌ی ما». و سرمایه‌دار آلمانی می‌گوید: «شما مستعمرات مرا باضافه‌ی مداخلش به من برگردانید، تسخیر مصر و سرکوبی کشورهای اروپایی برعهده‌ی من». سهم بدون مداخل و منافع، به‌دردی نمی‌خورد. به این دلیل است که مسئله‌ی معاهده‌ها، که خود مسئله‌ی روشن و ساده‌یی است، چنین دروغ‌های خشم‌انگیز بی‌شرمانه‌یی مانند آنچه حالا از صفحات همین روزنامه‌های کاپیتالیستی فرو می‌ریزد، بر سر مردم باریده است.

شماره‌ی امروز «دی‌پن» ۱۸ را مثال می‌زنم. «وادووازوف» ۱۹، مردی که اصلاً وصله‌ی بلشویک بودن به او نمی‌چسبد اما دموکرات صادقی است، در این روزنامه می‌گوید: من مخالف معاهده‌های سری هستم؛ بگذارید این را در مورد معاهده با رومانی بگویم. یک معاهده‌ی سری با رومانی وجود دارد که می‌گوید اگر رومانی در کنار متفقین ۲۰ بچنگد، سلطه بر تعدادی از خلق‌های بیگانه را بدست خواهد آورد. معاهده‌هایی که سایر متفقین دارند، همه از این قبیل‌اند. اگر این معاهده‌ها را نداشتند، سرکوبی

ملت‌ها را شروع نمی‌کردند. برای اینکه بدانید این معاهده‌ها چه محتوایی دارند، لازم نیست روزنامه‌های خاصی را ورق بزنید. کافی است نکته‌های اساسی تاریخ اقتصادی و دیپلماتیک را بخاطر آورید. ده‌ها سال است که اتریش در پی تسخیر کشورهای بالکان و سرکوب آنها بوده‌است، و اگر آنها با هم برخورد یافته‌اند به این دلیل است که راه دیگری در پیش نداشتند. به این دلیل است که وقتی توده‌ها خواهان انتشار این معاهده‌ها می‌شوند، و این خواسته‌یی است که روزبه‌روز بیشتر بر آن برپای می‌فشارند، وزیر سابق، میلیوکوف، و وزیر فعلی، ترشچنکو ۲۱ (اولی در دولتی بدون وزرای سوسیالیست، و دومی در دولتی با تعدادی وزرای نیمه‌سوسیالیست) اعلام می‌کنند که انتشار معاهده‌ها به معنی قطع رابطه با متفقین خواهد بود.

معلوم است، شما نمی‌توانید معاهده‌ها را منتشر کنید چون همه‌تان عضو یک دسته از دزدها هستید. ما با میلیوکوف و ترشچنکو موافقیم که نمی‌توان معاهده‌ها را منتشر کرد. از این نکته دو نتیجه‌ی گوناگون می‌توان گرفت. اگر با میلیوکوف و ترشچنکو موافقت کنیم که نمی‌توان معاهده‌ها را منتشر کرد، تکلیف چیست؟ اگر نمی‌توان معاهده‌ها را منتشر کرد، پس باید در ادامه‌ی جنگ به وزرای سرمایه‌دار کمک کرد. نتیجه‌ی دیگر این است: حالا که سرمایه‌داران نمی‌توانند معاهده‌ها را خود منتشر کنند، پس باید سرمایه‌داران سرنگون شوند. تصمیم‌گیری در این مورد را که کدامیک از این دو نتیجه بنظرتان درست است، به عهده‌ی خودتان می‌گذارم اما یقین کنید که پی‌آمدها را نیز در نظر گرفته‌اید. اگر ما هم به همان شیوه‌ی وزیران نارودنیک و منشویک استدلال کنیم، به این نتیجه می‌رسیم: حالا که دولت می‌گوید نمی‌توان معاهده‌ها را منتشر کرد، پس ما باید بیانی‌هی تازه‌یی صادر کنیم. باید بیانی‌هی تازه‌یی بنویسیم و حمله را آغاز کنیم. برای چه؟ برای کدام هدف‌ها؟ چه کسی این هدف‌ها را عملی خواهد کرد؟ سربازان را برای انجام مفاد معاهده‌های غارتگرانه با رومانی و فرانسه فرا می‌خوانند. مقاله‌ی وادووازوف را به جبهه بفرستید و بعد گلايه کنید که این کار، کار بلشویک‌ها است؛ بلشویک‌ها باید این بازی «معاهده با رومانی» را اختراع کرده باشند. در این صورت، شما نه تنها زندگی را بر «پراودا» حرام خواهید کرد، بلکه حتا وادووازوف را برای اینکه تاریخ خوانده است از میدان بدر خواهید کرد؛ کتاب‌های میلیوکوف - این کتاب‌های شدیداً خطرناک - را به آتش خواهید سپرد. هر کدام

از کتاب‌های رهبر حزب «آزادی خلق ۲۲»، این وزیر سابق امور خارجه را که می‌خواهید باز کنید. همه‌شان کتاب‌های خوبی هستند. اما چه می‌گویند؟ می‌گویند روسیه «حقی» بر تنگه‌ها، بر ارمنستان، بر گالیسی، و بر پروس شرقی دارد. او همه‌ی این مناطق را تکه‌تکه کرده و حقائقش را به آن می‌افزاید. نه تنها بلشویک‌ها و وادووزاوف را برای نوشتن این گونه مقاله‌های انقلابی باید به سبیری فرستاد، بلکه کتاب‌های میلیوکوف را هم باید به آتش کشید، چون اگر نقل قول‌های ساده‌یی از این کتاب‌ها را امروز جمع کنید و به جبهه بفرستید، هیچ جزوه‌ی فتنه‌انگیزی مثل اینها فتنه برنخواهد انگیزخت.

دفاع انقلابی

حالا، بنابر طرح مختصری که از این بحث برای خود ترسیم کرده‌ام، نظری هم به مسئله‌ی «دفاع انقلابی» می‌اندازم. فکر می‌کنم، پس از آنچه که افتخار عرضه‌ی گزارشش به شما را داشتم، حالا این اجازه را داشته باشم که فقط به اجمال به این مسئله بپردازم.

منظور ما از «دفاع انقلابی»، توجیه جنگ به این بهانه است که، هر چه باشد، ما انقلاب کرده‌ایم؛ هر چه باشد ما مردمی انقلابی هستیم؛ دموکراسی انقلابی داریم. اما جواب ما چیست؟ ما چه انقلابی کردیم؟ مائیکلای را سرنگون کردیم. این انقلاب، در مقایسه با انقلابی که تمام طبقه‌ی زمیندار و سرمایه‌دار را سرنگون سازد، چندان دشوار نبود. چه کسی انقلاب را به قدرت رساند؟ زمینداران و سرمایه‌داران - همان طبقاتی که مدت‌هاست در اروپا بر سر قدرت‌اند. اینگونه انقلاب‌ها یکصد سال پیش در آنجا رخ داد. ترشچنکوها، میلیوکوف‌ها، و کانووالوف‌ها ۲۲ سال مدتها در آنجا بر سر قدرت بوده‌اند، و ذره‌یی هم اهمیت ندارد که حق سفره‌یی برای پرداختن به تزارهایشان منظور می‌کنند یا بدون این تجملات حکومت می‌کنند. بانک، بانک است، خواه سرمایه از آن صد نفر باشد یا نباشد؛ سود، سود است، خواه در رژیم جمهوری باشد و خواه در رژیم سلطنتی. اگر یک کشور وحشی جرأت عدم اطاعت از «سرمایه» می‌تواند، مارا، که چنین بانک‌های باشکوهی در مستعمرات (در آفریقا و ایران) ایجاد می‌کند، به خود راه بدهد - اگر ملتی وحشی از بانک متمدن ما

اطاعت نکند، ما سربازانمان را خواهیم فرستاد تا فرهنگ و نظم و تمدن را اعاده کنند، همانطور که لیاخوف ۲۲ در ایران و سربازان «جمهوریخواه» فرانسوی در آفریقا با درنده‌خوئی‌ی یکسانی به نابودی خلق‌ها دست زدند و این کار را به انجام رساندند. چه فرقی می‌کند؟ ما هم اینجا همان «دفاع انقلابی» را داریم که فقط از سوی توده‌های ناآگاه به نمایش گذاشته می‌شود؛ توده‌هایی که رابطه‌یی میان جنگ و دولت نمی‌بینند و نمی‌دانند که این سیاست به وسیله‌ی معاهده‌ها به تصویب رسیده است. معاهده‌ها باقی مانده‌اند، بانک‌ها باقی مانده‌اند؛ امتیازها باقی مانده‌اند. در روسیه بهترین مردان طبقه‌شان در دولت هستند، ولی ماهیت جنگ حتماً ذره‌یی هم به این دلیل تغییر نکرده است. این «دفاع انقلابی» جدید، مفهوم عظیم انقلاب را صرفاً به منزله‌ی لفافی برای پوشاندن جنگ کثیف و خونینی بکار می‌گیرد که برای [این گونه] معاهده‌های کثیف و ظالمانه بپا شده است.

انقلاب روسیه، جنگ را تعدیل نکرده، اما تشکیلاتی را بوجود آورده که در هیچ کشور دیگری وجود ندارد و به ندرت در انقلاب‌های غرب بوجود آمده است. بیشتر انقلاب‌ها به ظهور دولت‌هایی از نوع دولت ترشچنکو و کانووالوف ما محدود می‌شدند، در حالیکه کشور، منفعل و نامتشکل باقی می‌ماند. انقلاب روسیه پارا فراتر نهاده است. و ما در این نکته، چنین این امید را داریم که انقلاب بر جنگ پیروز شود. در کنار دولت وزیران «نیمچه سوسیالیست»، دولت جنگ امپریالیستی، دولت تجاوز، دولتی وابسته به سرمایه‌ی انگلیسی - فرانسوی؛ در کنار این دولت و مستقل از آن، ما در سراسر روسیه، شبکه‌یی از شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان را داریم. این انقلابی است که هنوز آخرین حرفش را نزده است. این انقلابی است که اروپای غربی، تحت شرایط مشابه، به خود ندیده است. اینجا سازمان‌هایی از آن طبقاتی وجود دارند که واقعاً هیچ نیازی به «انضمام» ندارند، میلیون‌ها (پول) را در بانک‌ها نگهداشته‌اند، و احتمالاً علاقه‌یی به این ندارند که سرهنگ لیاخوف روسی و سفیر لیبرال انگلیسی، ایران را به شکل مطلوبی تقسیم کرده‌اند یا نه. و این، تعهد این انقلاب است که همچنان مشغول پیشروی است! یعنی طبقاتی که علاقه‌یی به «انضمام» ندارند، و با اینکه اعتماد بسیاری به دولت سرمایه‌داری دارند، و به رغم تیرگی ترسناک و حیل‌های وحشتناکی که در مفهوم «دفاع انقلابی» پنهان است، و با وجود اینکه این طبقات از

وام جنگی و از دولت جنگ امپریالیستی حمایت می‌کنند، اما توانسته‌اند سازمان‌های نماینده‌ی توده‌ی طبقات ستمدیده را بوجود آورند. این سازمان‌ها، شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانانند که، در اقصی نقاط روسیه، بسیار بیشتر از «شورای پتروگراد» به کار انقلابی‌شان پرداخته‌اند. و این طبیعی است، چرا که پتروگراد مرکز اقتدار سرمایه داران است.

و هنگامی که «اسکوبلف» ۲۵ دیروز در سخنرانش گفت: «مانماداخل را از آن خود خواهیم کرد؛ ما صد در صد آن را به‌خود اختصاص خواهیم داد»، داشت نیروی اداریش را به‌رخ می‌کشید. اگر «رچ» امروز را بخوانید، خواهید دید که جواب این جمله‌ی سخنرانی «اسکوبلف» چیست. این روزنامه می‌نویسد: «عجب، این یعنی قحطی و مرگ! صد در صد یعنی تمام آن!». «اسکوبلف» وزیر، پا فراتر از افراطی‌ترین بلشویک‌ها می‌گذارد. اینکه می‌گویند بلشویک‌ها چپ‌های افراطی‌اند، تهمتی بیش نیست. «اسکوبلف» وزیر، خیلی «چپ» تر است. آنها زشت‌ترین عناوینی را که به‌فکرشان می‌رسید به‌من نسبت دادند، و گفتند که من می‌خواهم آخرین پیراهن سرمایه‌داران را هم از تن‌شان در بیاورم. به‌هر حال، مگر «شولگین» ۲۶ نبود که گفت: «بگذارید آخرین پیراهن‌مان را هم از ما بگیرند!»؟ فکرش را بکنید که يك بلشویک به‌سراغ شهروند «شولگین» برود و بخواند پیراهنش را از او بگیرد. او می‌تواند «اسکوبلف» وزیر را نیز متهم به‌این کار بکند، و در این صورت، این اتهام توجیه‌پذیر تر خواهد بود. ما به‌هیچ وجه راضی به‌چنین کاری نیستیم. دریافت صد در صد مداخله، اصلاً به‌فکرمان هم خطور نکرده است. با این وجود، نوید با ارزشی است. اگر قطعنامه‌ی حزب ما را بخوانید، خواهید دید که دقیقاً آنچه را من پیشنهاد می‌کردم، به‌صورتی مدلل‌تر پیشنهاد کرده‌ایم. بانك‌ها باید کنترل بشوند و مالیات منصفانه‌ی بر درآمدها بسته شود و نه بیشتر! «اسکوبلف» پیشنهاد می‌کند که از هر روبل، ۱۰۰ کوپک گرفته شود. ما هرگز چنین چیزی پیشنهاد نکرده‌ایم و نمی‌کنیم. «اسکوبلف» در واقع منظورش این نیست و اگر هم منظورش این باشد، قادر به‌انجام آن نخواهد شد، به‌این دلیل که چنین وعده‌هایی، در حالیکه با «ترشچنکو» و «کانو والوف» رفاقت می‌کند، کمی مضحك است می‌توانید. ۸۰ تا ۹۰ درصد در آمد يك ملیون را از او بگیرید، اما نه در حالیکه دست در دست چنین وزیرانی دارید. اگر شوراها قدرت‌ش را داشتند، واقعاً این کار را می‌کردند،

اما نه دیگر تماش را؛ نیازی به‌این کار ندارند. آنها بیشتر در آمد را می‌گرفتند. هیچ قدرت دولتی دیگری قادر به‌چنین کاری نخواهد بود. «اسکوبلف» وزیر، شاید حسن نیت داشته باشد. من ده‌ها سال است این احزاب را می‌شناسم؛ من سی سال است که در جنبش انقلابی شرکت دارم. به‌این دلیل، مناسب‌ترین کسی هستم که حسن نیت آنها را زیر سؤال قرار دهم. اما نکته این نیست. حسن نیت مطرح نیست. حسن نیت، راه جهنم را مفروش می‌کند. تمام ادارات دولتی، پر از کاغذهایی به‌امضای وزیران ما هستند، اما این امضاها چیزی را عوض نکرده‌اند. اگر می‌خواهید کنترل کردن را باب کنید، شروع کنید! برنامه‌ی ما بصورتی است که با خواندن سخنرانی «اسکوبلف» می‌توانیم بگوئیم: بیش از این مطالبه نمی‌کنیم. ما خیلی میانه‌روتر از «اسکوبلف» وزیر هستیم. او، هم کنترل را مطرح می‌کند و هم صد درصد را. ما خواهان اخذ صد در صد چیزی نیستیم بلکه حرف‌مان این است که: «تا وقتی دست به‌کار نشده‌اید باورتان نمی‌کنیم!». تفاوت ما و آنها در اینجا است: ما حرف و وعده را باور نمی‌کنیم و به‌کسی هم توصیه نمی‌کنیم باور کند. درس‌های جمهوری‌های پارلمان به‌ما می‌آموزند که اظهارات روی کاغذ را باور نکنیم. اگر می‌خواهید کنترل کنید، باید آن را شروع کنید. در عرض يك روز می‌توان قانون چنین کنترل را به‌تصویب رساند. شورای کارمندان هر بانك، شورای کارگران هر کارخانه، و همه‌ی احزاب، دارای حق کنترل می‌شوند. ولی ما خواهیم گفت که شما قادر به‌چنین کاری نیستید. این يك راز تجارتي است؛ این مالکیت مقدس خصوصی است. خوب، هر طور که مایلید؛ انتخاب کنید. اگر می‌خواهید تمام آن دفاتر کل و حساب‌ها، و تمام عملیات تراست‌ها را حراست کنید، پس دیگر اینهمه درباره‌ی کنترل و در باره‌ی اینکه مملکت روبه‌نابودی است، وراجی نکنید.

وضع آلمان از این هم بدتر است. در روسیه می‌توانید گندم پیدا کنید، اما در آلمان نمی‌توانید. در روسیه، از طریق این سازمان‌ها، کلی کار از دستتان برمی‌آید، ولی در آلمان قادر به‌هیچ کاری نیستید. در آنجا يك دانه گندم هم باقی‌نمانده و تمام مدت با فاجعه روبرو هستند. عده‌ی امروز می‌نویسند که روسیه بر لبه‌ی پرتگاه نابودی است. اگر اینطور باشد، پس حراست از مالکیت «مقدس» خصوصی، جنایت است. پس دیگر صحبت از کنترل یعنی چه؟ حتماً یادتان هست که «نیکلای رومانوف» هم چیزهای زیادی در مورد کنترل نوشت. او هزاران بار کلمات «کنترل

عمومی»، و «انتصاب سناتورها» را تکرار کرده است. طی دو ماه پس از انقلاب، کارخانه داران تمام روسیه را چاپیده‌اند. سرمایه‌داران، منافع سرسام‌آوری به‌جیب زده‌اند؛ همه‌ی گزارش‌های مالی همین رامی‌گویند. و هنگامی که کارگران، دوماه پس از انقلاب، «جسارتاً» می‌گویند که می‌خواهند مثل انسان زندگی کنند، تمام مطبوعات سرمایه‌داری در سراسر کشور، فریاد و فغان برمی‌دارند. هرشماری «رچ»، فغان وحشیانه‌یی است درباره‌ی اینکه کارگران می‌خواهند مملکت را بچاپند، اما وعده‌ی ما صرفاً کنترل بر سرمایه‌داران است. مگر ما نمی‌توانیم وعده‌های کمتر و اقدامات بیشتر داشته باشیم؟ اگر شما طالب کنترل بوروکراتیک و کنترل از طریق همان ارگان‌های سابق هستید، حزب ما اعلام می‌کند که بنابر اعتقاد راسخ خود نمی‌تواند از شما حمایت کند. حتی اگر بجای نیم‌دوجین وزیر نارودنیک و منشویک، یک‌دوجین از آنها را در دولتتان می‌داشتید. کنترل، تنها به‌وسیله‌ی مردم، عملی است. شما باید کنترل را به‌وسیله‌ی شورای کارمندان بانک، شوراهای مهندسان، و شوراهای کارگران عملی کنید، و این کنترل را از همین فردا آغاز کنید. هر مقامی باید مسئول هرگونه اطلاعات غلطی باشد که در هر یک از این مؤسسات ممکن است بدهد، و در این صورت، به‌دادگاه جنحه سپرده شود. مسئله‌ی مرگ و زندگی کشور مطرح است. ما می‌خواهیم بدانیم چقدر گندم داریم، چقدر مواد خام داریم، چه تعداد کارگر داریم و کجا باید به‌کارشان بگماریم.

چگونه جنگ را پایان دهیم

در اینجا به‌آخرین مسئله‌ی بحث‌مان می‌رسیم — اینکه چگونه جنگ را پایان دهیم. این نظر مسخره را به‌ما نسبت می‌دهند که قصد داریم به‌صلح جداگانه‌یی برسیم. سرمایه‌دارهای دزد آلمانی دارند پیش‌درآمد صلح را با این حرف‌ها آغاز می‌کنند که: «اگر اراضی معدنی به ما بدهید، تکه‌یی از ترکیه و ارمنستان را به‌شما خواهیم داد». دیپلمات‌ها در همه‌ی شهرهای بی‌طرف! از این حرف‌ها می‌زنند. همه اطلاع دارند، فقط آن را در لفاف عبارت‌های مرسوم دیپلماتیک پیچیده‌اند. دیپلمات‌ها به‌همین درد می‌خورند: حرف‌زدن به‌زبان دیپلماتیک. چه حرف یاوه‌یی است. این ادعا که ما قصد داریم با صلح جداگانه، جنگ را به‌پایان برسانیم! پایان

دادن جنگی که به‌وسیله‌ی سرمایه‌داران ثروتمندترین قدرت‌ها پیا شده، جنگی که ریشه در تاریخ ده‌ها ساله‌ی توسعه‌ی اقتصادی دارد، به‌وسیله‌ی کناره‌گیری‌ی یک‌جانبه از عملیات نظامی، چنان ایده‌ی ابلهانه‌یی است که حتی تکذیب آن هم پیهوده است. اینکه ما بخصوص قطعنامه‌یی به‌منظور تکذیب آن به‌تصویب رساندیم، به‌آن دلیل است که می‌خواستیم موضوع را به‌توده‌های وسیعی که در برابرشان متهم شده‌بودیم، توضیح بدهیم. این اصلاً موضوعی نیست که بتوان بطور جدی درباره‌اش مذاکره کرد. جنگی که سرمایه‌داران همه‌ی کشورها پیا کرده‌اند به‌پایان نخواهد رسید مگر با انقلاب کارگران علیه این سرمایه‌داران. تاوقتی که کنترل در حرف باقی می‌ماند و به‌عمل در نمی‌آید، و تا وقتی که دولت پرولناریای انقلابی جایگزین دولت سرمایه‌داران نشده، دولت محکوم است که صرفاً تکرار کند: ما داریم به‌سوی فاجعه، فاجعه، و بازهم فاجعه می‌رویم. سوسیالیست‌ها در بریتانیای «آزاد» دارند بخاطر گفتن همین حرف‌هایی که من می‌زنم به‌زندان می‌افتند. در آلمان، «لیبنخت ۲۷» برای گفتن حرف‌هایی که من می‌زنم به‌زندان افتاده است؛ و در اتریش، «فریدریش آدلر ۲۸» برای گفتن همین حرف‌ها به‌کمک طپانچه، در زندان است (و شاید تا به‌حال اعدام شده باشد). توده‌ی کارگران همه‌ی کشورها هواداران این سوسیالیست‌ها هستند و نه همفکر آنهایی که با سرمایه‌دارانشان کنار آمده‌اند. انقلاب کارگران در سراسر دنیا روبه آغاز است. البته در سایر کشورها، کمی مشکل‌تر خواهد بود. آنها «احمق‌هایی چون «نیکلای» و «راسپوتین ۲۹» ندارند. در آن کشورها بهترین مردان طبقه‌شان در رأس دولت هستند. آنها فاقد شرایط انقلاب علیه حکومت مطلقه (اتوکراسی) هستند. دولت طبقه‌ی سرمایه‌دار بر آنها حکومت نمی‌کند؛ مدتها است که مستعدترین نمایندگان این طبقه در آن کشورها حاکمند. به‌این دلیل است که انقلاب در آن کشورها، گرچه هنوز شروع نشده، روبه آغاز است و هیچ اهمیتی هم ندارد که چه تعداد انقلابیونی چون «فریدریش آدلر» و «کارل لیبنخت» در این تلاش عظیم کشته شوند. آینده از آن آنان است، و کارگران همه‌ی کشورها از آنها پیروی می‌کنند. کارگران در همه‌ی کشورها پیروز خواهند شد.

در مورد ورود امریکا به‌جنگ، حرف من این است. عده‌یی می‌گویند در امریکا دموکراسی حاکم است، امریکا کاخ سفید دارد. من می‌گویم: برده‌داری تازه نیم قرن پیش در آنجا ملغی شد. جنگ ضدبرده‌داری در

۱۸۶۵ به پایان رسید. از آن پس، میلیاردرها مثل قارچ از زمین روئیده‌اند. آنها کل امریکا را در چنگال مالی خود دارند. آنها دارند آماده‌ی سرکوبی مکزیک می‌شوند، و ناگزیر سیدخان سرتقسیم‌اقیانوس آرام با ژاپن وارد جنگ خواهند شد. ده‌ها سال است که برای این جنگ زمینه‌سازی شده، تمام نوشته‌ها و کتاب‌ها (ادبیات) در این باره حرف می‌زنند. هدف اصلی امریکا از ورود به جنگ، آن است که برای جنگ آینده با ژاپن آماده شود. مردم امریکا از آزادی قابل توجهی برخوردارند و مشکل بتوان فریشان داد و به خدمت اجباری کشید تا ارتشی با هدف تسخیر سرزمین‌های دیگر - یا مثلاً مبارزه‌ی با ژاپن - ایجاد شود. امریکایی‌ها برای اینکه نشان دهند که چنین کاری به کجا می‌انجامد، نمونه‌ی اروپا را در پیش دارند. سرمایه‌داران امریکائی وارد این جنگ شده‌اند تا بهانه‌ی داشته باشند، و پس پرده‌ی دودی از آرمان‌های غروانگیز دفاع از حقوق کشورهای کوچک، ارتش قدرتمند کمر به خدمت بسته‌ی ایجاد کنند.

دهقانان نمی‌خواهند گندم‌شان را به پول بفروشند، و می‌خواهند در عوض، ابزار و کفش و لباس بگیرند. حقیقت عمیقی در این تصمیم نهفته است. و به راستی هم، کشور به مرحله‌ی نابودی رسیده و حالا در برابر همان وضعیتی قرار گرفته، گرچه نه به آن شدت و حدت. کس سایر کشورها مدت‌ها است با آن روبرو هستند: پول ارزش خود را از دست داده است. حکومت سرمایه‌داران، به واسطه‌ی سیر وقایع، چنان به تحلیل رفته است که مثلاً دهقانان پول قبول نمی‌کنند. آنها می‌گویند: «پول به چه دردمان می‌خورد؟» و حق هم دارند. حکومت سرمایه‌داران به این دلیل تحلیل رفته است که کسی قصد دارد قدرت را غصب کند. «غصب» قدرت، بی‌معنی است. پایان دادن به حکومت سرمایه‌داری، اگر جریان توسعه‌ی اقتصادی در کشورهای سرمایه‌داری به آن ختم نشود، ناممکن است. جنگ این جریان را سرعت بخشیده، و به این دلیل، حکومت سرمایه‌داری ناممکن شده است. اگر تاریخ، شیرهی جان سرمایه‌داری را نکشد و به تحلیلش نبرد، هیچ قدرتی نمی‌تواند آن را نابود کند.

و حالا می‌بینیم که آشکارا چنین شده است. دهقان آنچه را همه می‌بینند، بیان می‌کند: قدرت پول به تحلیل رفته است. تنها راه این است که شوراها بپذیرند که در عوض گندم، ابزار و کفش و لباس بدهند. این همان نتیجه‌ی بی است که ما به آن می‌رسیم. این پاسخی است که زندگی

به ما دیکته می‌کند. اگر این کار را نکنند، ده‌ها میلیون نفر از مردم، گرسنه و بی‌کفش و لباس می‌مانند. ده‌ها میلیون نفر از مردم، با فاجعه و مرگ روبرو هستند. حراست از منافع سرمایه‌داران، آخرین چیزی است که باید نگرانش باشیم. تنها راه این است که تمامی قدرت به شوراها، که نماینده‌ی اکثریت مردم‌اند، تفویض شود. احتمالاً خطاهایی در این جریان پیش خواهد آمد. کسی ادعا نمی‌کند که چنین کار دشواری بدون مقدمه و بی‌تأمل انجام بگیرد. ما چنین چیزی نمی‌گوییم. می‌گویند که ما می‌خواهیم قدرت در دست شوراها باشد ولی آنها چنین خواستی ندارند. ما می‌گوییم تجربه‌ی زندگی چنین راه حلی را در برابر آنها قرار خواهد داد، و تمام ملت خواهد دید که راه دیگری نیست. ما خواهان «غصب» قدرت نیستیم، زیرا تمامی تجربه‌های انقلاب‌های گذشته به ما می‌آموزد که تنها قدرت باثبات، قدرتی است که مورد حمایت اکثریت مردم باشد. به این ترتیب، «غصب» قدرت، چیزی جز آواتورسم نیست. و حزب ما به چنین کاری تن در نخواهد داد. اگر دولت، دولت اکثریت مردم باشد، شاید خط مشی‌ای را در پیش بگیرد که در نظر اول نادرست باشد، اما راه دیگری نیست. سپس ما از طریق همان سازمان‌ها، این خط‌مشی را بصورتی مسالمت‌آمیز تغییر خواهیم داد. سازمان‌های دیگری نمی‌توان ایجاد کرد. به این دلیل است که ما می‌گوییم راه حل دیگری برای این مسئله متصور نیست. چگونه می‌توان جنگ را خاتمه داد؟ اگر شورا قدرت را بدست گرفت و آلمانی‌ها جنگ را ادامه دادند، تکلیف چیست؟ کسانی که به دیدگاه‌های حزب ما علاقه دارند، لابد در «پراودا» ی یکی دو روز پیش، نقل قول دقیقی از آنچه ما در ۱۹۱۵ در خارج از کشور گفتیم، یعنی این را که اگر طبقه‌ی انقلابی روسیه، طبقه‌ی کارگر، به قدرت برسد پیشنهاد صلح خواهد داد، خوانده است. و اگر شرایط ما از سوی سرمایه داران آلمانی یا از سوی سرمایه‌داران هر کشور دیگری رد شد، بعد، آن طبقه تماماً طرفدار جنگ خواهد بود*. ما نمی‌گوییم که جنگ یکباره به پایان برسد. ما چنین وعده‌ی نمی‌دهیم. ما این را محال غیر ممکن و غیر عملی را، که جنگ می‌تواند فقط به خواست یک طرف به پایان برسد، موعظه نمی‌کنیم. دادن چنین وعده‌ی آسان است، اما عمل کردن به آن غیر ممکن. برای خارج شدن از این جنگ دهشتناک، راه ساده‌ی وجود ندارد. این

*ر. ک. و. ای. لنین - مجموعه‌ی آثار، جلد ۲۴، ص ۳۹۴ (ویراستاران)

جنگ سه سال ادامه داشته است. شما اگر اندیشه‌ی يك انقلاب دشوار و دردناك را نپذیرید، تا ده سال دیگر هم خواهید جنگید. راه دیگری نیست. ما می‌گوییم: جنگی که دولت‌های سرمایه‌داری براه‌انداخته‌اند، فقط با انقلاب کارگران به پایان خواهد رسید. کسانی که به جنبش سوسیالیستی علاقمندند، باید «بیانیه‌ی ۱۹۱۲» را که، يك دل و يك زبان، مورد تصویب همه‌ی احزاب سوسیالیست دنیا قرار گرفته‌بخوانند؛ بیانیه‌ی که در روزنامه‌ی ما «پراودا» چاپ شد؛ بیانیه‌ی که حالا نمی‌توان در هیچ‌یک از کشورهای متخاصم، نه بریتانیای «آزاد» و نه فرانسه‌ی جمهوریخواه، چاپش کرد زیرا حقیقت جنگ را پیش از جنگ بیان کرد و گفت که در نتیجه‌ی رقابت کاپیتالیستی، میان بریتانیا و آلمان جنگ پیا خواهد شد. گفت که آتدیر باروت انبار شده که تفنگ‌ها خودبه‌خود به‌شلیك خواهند افتاد. به‌ما گفت که علت جنگ چیست، و گفت که جنگ به انقلاب پرولتری ختم خواهد شد. از این رو، ما به‌سوسیالیست‌هایی که این بیانیه را امضا کردند و سپس در کنار دولت‌های سرمایه‌داری‌شان جای گرفتند، می‌گوییم به‌سوسیالیسم خیانت کرده‌اند. میان سوسیالیست‌های سراسر دنیا شکاف افتاده است. بعضی وارد کابینه‌ها شده‌اند و عده‌بی در زنداند. در سراسر دنیا، بعضی سوسیالیست‌ها واعظ جنگی شده‌اند که پیا شده، در حالیکه عده‌بی دیگر، مانند «یوجین دبز»، این «بیل» آمریکایی، که محبوبیت بسیاری در میان کارگران آمریکا دارد، می‌گویند: «من ترجیح می‌دهم تیرباران شوم و يك سنت هم به‌کیسه‌ی جنگ‌نریزم. من می‌خواهم فقط در جنگ پرولتاریا علیه سرمایه‌داران سراسر دنیا پیکار کنم». سوسیالیست‌های سراسر جهان، به‌این ترتیب است که دونیم شده‌اند. سوسیال — وطن‌پرستان دنیا، به‌نظرشان دارند از کشورشان دفاع می‌کنند. آنها در اشتباهند — آنها از منافع دسته‌بی از سرمایه‌داران در برابر دسته‌ی دیگر دفاع می‌کنند. ما انقلاب پرولتری را موعظه می‌کنیم — تنها نهضت حقیقی‌بی که انبوه مردم بر سر دار رفته‌اند، و صدها و هزاران تن برایش به‌زندان افتاده‌اند. این سوسیالیست‌های زندانی، در اقلیت‌اند، اما طبقه‌ی کارگر حامی آنان است؛ تمامی جریان توسعه‌ی اقتصادی به‌سود آنان است. این همه، به‌ما می‌گوید که راه دیگری برای خروج از جنگ وجود ندارد. تنها راه پایان دادن به‌این جنگ، انقلاب کارگران در چند کشور است. در این میان، ما باید تدارك این انقلاب را ببینیم؛ باید یاورش باشیم. خلق روسیه، به‌دلیل تمام تنفرش از جنگ

و آرزویش به‌دستیابی به‌صلح، تا وقتی که جنگ به‌وسیله‌ی تزار انجام می‌شود، نمی‌تواند کاری علیه آن بکند، مگر اینکه برای انقلابی علیه تزار و برای سرنگونی تزار بکوشد. و همین‌طور هم شد. تاریخ، دبروز این را به‌شما ثابت کرد و فردا هم ثابت خواهد کرد. ما مدتها پیش گفتیم که انقلاب بالنده‌ی روسیه محتاج یاری است. ما این را در اواخر سال ۱۹۱۴ گفتیم. نمایندگان ما در «دوما» به‌این دلیل به‌سیبری تبعید شدند، و به‌ما گفته شد: «شما جواب نمی‌دهید. شما موقعی درباره‌ی انقلاب حرف می‌زنید که اعتصاب‌ها سرگرفته‌اند، نمایندگان سخت مشغول کارند، و يك روزنامه هم ندارید!» و ما متهم به‌ظفره رفتن از پاس‌خگویی شدیم. ما این‌گونه اتهامات را سالها شنیدیم. جواب دادیم: شما می‌توانید از ما دل‌آزرده شوید، ولی تا وقتی تزار سرنگون نشده، نمی‌توانیم کاری علیه جنگ انجام دهیم. و پیشگویی ما درست از آب درآمد. هنوز نه كاملا، اما دارد درست از آب درمی‌آید. انقلاب دارد جنگ را در جبهه‌ی روسیه تغییر می‌دهد. سرمایه‌داران هنوز جنگ را ادامه می‌دهند، و ما می‌گوییم: تا وقتی انقلاب کارگری در چند کشور شروع نشود، جنگ به‌پایان نخواهد رسید، زیرا کسانی که طالب این جنگ هستند، هنوز بر سر قدرتند. به‌ما گفته‌اند: «گویا در تعدادی از کشورها همه در خوابند. در آلمان، سوسیالیست‌ها تا آخرین نفر طالب جنگ‌اند، و «لیبکنخت» تنها مخالف آن است». من در جواب می‌گویم: همین يك نفر، «لیبکنخت»، نماینده‌ی طبقه‌ی کارگر است. امیدهای همه فقط به‌اوست، به‌حامیان او، به‌پرولتاریای آلمان. باور نمی‌کنید؟ پس جنگ را ادامه بدهید! راه دیگری نیست. اگر شما به «لیبکنخت» معتقد نیستید، اگر به‌انقلاب کارگران، انقلابی که دارد سر می‌گیرد، معتقد نیستید — اگر این همه را باور ندارید، پس سرمایه‌داران را باور کنید!

هیچ چیزی بجز انقلاب کارگران در چند کشور نمی‌تواند جنگ را مغلوب کند. جنگ، بازی نیست، چیز دهشتناکی است که جان‌میلونها نفر را ضایع می‌کند و به‌آسانی نمی‌توان پایانش داد. سربازان جبهه نمی‌توانند جبهه را از بقیه‌ی دولت جدا کنند و خود زمام امور را در دست بگیرند. سربازان جبهه، بخشی از مملکت‌اند. تا وقتی مملکت در جنگ است، جبهه هم با بقیه در آن شرکت خواهد داشت. کاری نمی‌توان کرد. جنگ را طبقات حاکم براه‌انداخته‌اند و تنها انقلاب طبقه‌ی کارگر می‌تواند پایانش دهد. اینکه بتوانید سریماً به‌صلح

دست‌یابید یا نه، بستگی به سیر انقلاب دارد. هرچه حرف‌های احساساتی‌که می‌خواهند بگویند، هر قدر می‌خواهند به‌ما بگویند: بگذارید فوراً جنگ را خاتمه دهیم - این کار بدون گسترش انقلاب عملی نیست. هنگامی که قدرت بدست شوراها بیافتد، سرمایه‌داران علیه ما بپا خواهند خاست. ژاپن، فرانسه، بریتانیا - دولت‌های همه‌ی کشورها علیه‌ما بپا خواهند خاست. سرمایه‌داران علیه‌ما، اما کارگران در کنار ما خواهند بود. جنگی که سرمایه‌داران آغاز کردند، به‌این صورت خاتمه خواهد یافت. جواب سؤال شما در مورد چگونگی پایان دادن جنگ، همین است و بس.

توضیح:

- ۱- Karl Clausewitz (۱۷۸۰-۱۸۳۱)، ژنرال پروسی و استراتژیست بورژوازی برجسته‌ی نظامی
- ۲- ر.ک. Clausewitz, On War (جلد اول)
- ۳- Pavel Nikolayevich Milyukov (۱۸۵۹ - ۱۹۴۳)، ایدئولوگ بورژوازی امپریالیست روس، تاریخ‌نویس و مفسر سیاسی. یکی از پایه‌گذاران «حزب دموکراتیک مشروطه‌خواه» (کاذب)، رئیس‌کمیته‌ی مرکزی و سردبیر روزنامه‌ی «رچ»، ارگان مرکزی حزب، نماینده‌ی «دوما»ی سوم و چهارم، در ۱۹۱۷، وزیر خارجه‌ی اولین دولت موقت بورژوازی. او مشی ادامه‌ی جنگ امپریالیستی تا «پیروزی نهایی» را دنبال کرد.
- ۴- L' Humanite (بشریت) - روزنامه‌ی که بوسیله‌ی «ژان ژورس» (۱۸۵۹ - ۱۹۱۴)، رهبر جناح راست اپورتونیست حزب سوسیالیست فرانسه در ۱۹۰۴ بعنوان ارگان «حزب سوسیالیست فرانسه» تأسیس شد. در سالهای جنگ اول جهانی (۱۸-۱۹۱۴) در کنترل جناح راست افراطی حزب بود و خطی سوسیال - شوونیستی داشت. در ۱۹۱۸-۲۰، این روزنامه به‌مخالفت با مشی امپریالیستی دولت فرانسه پرداخت، زیرا این دولت نیروهای مسلح خود را به‌جنگ با «جمهوری شوروی» فرستاده بود. در دسامبر ۱۹۲۰، پس از انشعاب در حزب سوسیالیست فرانسه و تشکیل حزب کمونیست فرانسه، «اومانیته» ارگان مرکزی حزب کمونیست شد.
- ۵- در آغاز جنگ اول جهانی، آلمان با نقض بی‌طرفی بلژیک، برای استفاده از خاک آن کشور بعنوان سربلی برای وارد کردن ضربتی تعیین‌کننده به فرانسه، این کشور را اشغال کرد. اشغال بلژیک تا شکست آلمان در ۱۹۱۸ ادامه داشت. اشغال، اقتصاد بلژیک را به تحلیل برد و صنایع کشور را مختل کرد.
- ۶- Rech (سخن): روزنامه، ارگان مرکزی حزب «کادت». از فوریه ۱۹۰۶ تا ۲۶ اکتبر ۱۹۱۷ چاپ می‌شد.
- ۷- Pravda (حقیقت): روزنامه‌ی قانونی بلشویکی که در سن پترزبورگ

چاپ می‌شد. نخستین شماره‌ی آن در ۲۳ آوریل (۵مه) ۱۹۱۲ منتشر شد. در فاصله‌ی ژوئیه تا اکتبر ۱۹۱۷، دولت موقت ضد انقلابی آن را تحت تعقیب قرار داده بود و «پراودا» بارها مجبور شد با نام‌های دیگری انتشار یابد: «لیستوک پراودی»، «پرولتاری»، «رابوچی» و «رابوچی پوت». پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر، از ۲۷ اکتبر (۹ نوامبر) «پراودا» با همین نام به انتشار خود ادامه داد.

۸- Kurland: ناحیه‌ی تاریخی و دوک نشین سابق در غرب لتونی. در قرن سیزدهم به تصرف شهسواران لیتونی در آمد و پس از اضمحلال این فرقه (۱۵۶۱)، رئیس آن تحت تبعیت لهستان، اولین دوک «کورتند» شد. از اوایل قرن هجدهم تحت نفوذ روسیه درآمد، و در سومین تجزیه‌ی لهستان (۱۷۹۵)، به روسیه منضم شد. در ۱۹۱۸ جزو لتونی شد. (دائرة المعارف فارسی - م.)

۹- Zemlya i Volya (زمین و آزادی) - روزنامه‌ی که از سوی کمیته‌ی منطقه‌ای پتروگراد حزب سوسیالیست انقلابی (اس - ار) از مارس تا اکتبر ۱۹۱۷ چاپ می‌شد.

۱۰- جمهوری سوم فرانسه: جمهوری بورژوازی فرانسه که پس از انقلاب سپتامبر ۱۸۷۰ تشکیل شد و تا ژوئیه ۱۹۴۰ عمر کرد.

۱۱- Nikolay Romanov (نیکلای دوم) - (۱۹۱۸ - ۱۸۶۸)، آخرین امپراتور روسیه (۱۹۱۷-۱۸۹۴)، در نتیجه‌ی انقلاب بورژوا - دموکراتیک فوریه ۱۹۱۷ سرنگون شد.

۱۲- Cadets (علامت اختصاری «حزب دموکراتیک مشروطه‌خواه یا سلطنت طلب) حزب عمده‌ی بورژوازی لیبرال سلطنت طلب در روسیه؛ تأسیس ۱۹۰۵. کادتها حزب خود را حزب «آزادی خلق» می‌نامیدند، اما در واقع خواهان معامله با حکومت مطلقه بودند تا تزارسم را به صورت سلطنت مشروطه حفظ کنند.

در سالهای جنگ اول جهانی، رهبران کادت، نظریه‌پردازان امپریالیسم روس و حامی سیاست خارجی تجاوزگر دولت تزاری بودند.

پس از انقلاب بورژوا - دموکراتیک فوریه ۱۹۱۷، گادتها وارد دولت موقت بورژوازی شدند. آنها علیه جنبش انقلابی کارگران و دهقانان برخاستند، مالکیت اربابان بر اراضی را حمایت کردند، و کوشیدند مردم را به ادامه‌ی جنگ امپریالیستی وادارند. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر، کادتها در مبارزه‌ی ضد انقلابی مسلحانه علیه روسیه‌ی شوروی شرکت داشتند.

۱۳- منظور، تنگه‌های بستر و داردانل است که دریای سیاه را به دریای مدیترانه می‌پیوندند - م.

۱۴- ارمنستان به دو بخش «ارمنستان شرقی» و «ارمنستان غربی» تقسیم می‌شود. حاکمیت ارمنستان شرقی، مطابق پیمان ترکمانچای در سال ۱۸۲۸ از ایران به روسیه تفویض شد، اما ارمنستان غربی تحت حاکمیت عثمانی بود. یکی از نکات مصالحه‌ی روسیه و آلمان در جنگ اول جهانی، سپردن حاکمیت ارمنستان غربی به روسیه تزاری بود. این بخش از سرزمین ارمنستان (بخش شرقی آناتولی) هنوز در حاکمیت ترکیه قرار دارد - م.

۱۵- Galicia : در جنوب شرقی لهستان و غرب اوکراین. رود «سان» آن را به دو قسمت غربی (جزء لهستان) و شرقی (جزء اوکراین) تقسیم می‌کند. در هر دو بخش منابع نفتی وجود دارد. در اولین تجربه‌ی لهستان (۱۷۷۲)، قسمت عملی آن به اتریش رسید. در ۱۸۶۱ خودمختاری محدود بدست آورد. در ۱۹۱۸، لهستان، گالیسی غربی را از تصرف اتریش خارج ساخت و در گالیسی شرقی با سیاهیان اوکراین جنگید و آنها را از گالیسی خارج کرد. در کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹)، گالیسی شرقی به لهستان واگذار شد و شوروی طبق پیمان «ریگا» (۱۹۲۱) حاکمیت لهستان را بر آن به رسمیت شناخت. در ۱۹۳۹ قسمت اعظم گالیسی شرقی به اوکراین ملحق و این امر در پیمان ۱۹۴۵ روسیه و لهستان تأیید شد.

۱۶- Alsace-Lorraine - بخشی از شمال شرقی فرانسه که پس از شکست فرانسه از آلمان در ۱۸۷۱، به آلمان ضمیمه شد، و با پیروزی متفقین در پایان جنگ اول جهانی به فرانسه باز پس داده شد - م.

۱۷- Trieste: بندری در شمال شرقی ایتالیا، بر ساحل خلیج تریست «منطقه‌ی آزاد تریست»، با ۲۸۵ مایل مربع مساحت، واقع در ساحل شمال دریای آدریاتیک، و شامل شهر تریست و بخش‌هایی از ایستریا (Istria) که در ۱۹۴۷ توسط سازمان ملل تشکیل شد و در ۱۹۵۴ بین یوگسلاوی و ایتالیا تقسیم شد.

۱۸- Dyen (روز): روزنامه‌ی بورژوا-لیبرال. از ۱۹۱۲ تا اکتبر ۱۹۱۷ در سن پترزبورگ چاپ می‌شد. انحلال‌طلبان منشویک، که پس از انقلاب بورژوا-دموکراتیک فوریه‌ی ۱۹۱۷ کنترل کامل آن را در دست گرفتند، با آن همکاری می‌کردند.

۱۹- V.V. Vodovozov (۱۸۶۴-۱۹۳۳): مبلغ یک گرایش لیبرال - نارودنیک (لیبرال - خلقی). در ۱۹۱۷ عضو هیئت تحریریه‌ی نشریه‌ی تاریخی «بیلولیه» (Byloye) و همکار روزنامه‌ی بورژوا-لیبرال «دی‌ین» بود.

۲۰- The Allies - در جنگ اول جهانی کشورهای بودند که علیه «قدرت‌های مرکزی اروپا» متحد شده بودند: روسیه، فرانسه، بریتانیا، ایالات متحده، ایتالیا، ژاپن، بلژیک، صربستان، مونته‌نگرو، یونان، پرتغال و رومانی - علیه «دول مرکزی»: آلمان، اتریش-هنگری، عثمانی، بلغارستان.

۲۱- Mikhail Ivanovich Tereshchenko (۱۸۸۸-) کارخانه‌دار تروتمند روس (در تولید قند). پس از انقلاب بورژوا-دموکراتیک فوریه‌ی ۱۹۱۷، وزیر دارایی و بعد وزیر امور خارجه‌ی دولت موقت بورژوایی شد. او دنبال‌کننده‌ی مشی امپریالیستی ادامه‌ی جنگ تا «پیروزی نهایی» بود.

۲۲- به توضیح ۱۲ رجوع کنید.

۲۳- Alexandr Ivanovich Kononov (۱۸۷۵-) کارخانه‌دار بزرگ صنایع نساجی در روسیه. پس از انقلاب بورژوا-دموکراتیک فوریه‌ی ۱۹۱۷، وزیر بازرگانی و صنایع و سپس معاون نخست‌وزیر دولت موقت بورژوایی شد.

۲۴- Vladimir Plantonovich Lyakhov (۱۸۶۹-۱۹۱۹)، سرهنگ ارتش نزاری که به دلیل نقش در سرکوبی جنبش ملی‌انقلابی در قفقاز و ایران به

شهرت رسید. در سالهای جنگ اول جهانی، فرماندار کل سواحل دریای سیاه در ترکیه بود.

۲۵- Matvei Ivanovich Skobelev (۱۸۳۹-۱۸۸۵)، منشویک، در ۱۹۰۳ به جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه پیوست. در سالهای جنگ اول جهانی، موضع میانه (سانتریست) اختیار کرد، پس از انقلاب بورژوا-دموکراتیک فوریه‌ی ۱۹۱۷، نایب‌رئیس شورای پتروگراد، و بعد نایب رئیس کمیته‌ی مرکزی اجرایی مجلس اول شد. از ماه مه تا اوت ۱۹۱۷، وزیر کار دولت بورژوایی موقت بود.

۲۶- Vasily Vitalyevitch Shulgin (۱۸۷۸-) زمیندار، ناسیونالیست و سلطنت‌طلب روس. در ۱۹۱۷ فعالیت از دولت موقت بورژوایی حمایت می‌کرد.

۲۷- Karl Liebknecht (۱۸۷۱-۱۹۱۹) - رهبر برجسته‌ی جنبش کارگری آلمان و جهان. یکی از رهبران جناح چپ حزب سوسیال دموکرات آلمان، در سالهای جنگ اول جهانی، با ایده‌ی حمایت از دولت «خودی» در جنگ غارتگرانه مخالفت کرد. در روز دوم دسامبر ۱۹۱۴، او تنها نماینده‌ی پارلمان آلمان بود که به لایحه‌ی اعتبارات جنگی رأی مخالف داد. یکی از سازمان دهندگان و رهبران «گروه انترناسیونال» که بعداً خود را «گروه اسپارناکوس» نامید. در ۱۹۱۶ به سبب تبلیغات ضد جنگ به حبس با اعمال شافه محکوم شد. یکی از پایه‌گذاران حزب کمونیست آلمان. در ۱۹۱۹ بوسیله‌ی ضد انقلابیون ترور شد.

۲۸- Fiedrich Adler (۱۸۷۹-۱۹۶۰) - سوسیال دموکرات اتریشی و تئورسین گرایش معروف به «مارکسیسم اتریشی» که برای پنهان کردن انحراف آن از جوهر انقلابی مارکسیسم، مبارزه‌ی طبقاتی پروتاربا، از اصطلاحات مارکسیستی استفاده می‌کرد.

او در ۲۱ اکتبر ۱۹۱۶ کت اشتورگ (Sturgkh) نخست‌وزیر اتریش را ترور کرد.

۲۹- Grigory Yefimovich Rasputin (Novykh) (۱۸۷۲-۱۹۱۶) ماجراجویی که نفوذ بسیار در دربار نیکلای دوم بدست آورده بود.

۳۰- کنفرانس بال (انترناسیونال دوم) در ۱۹۱۲ بیانیه‌ی به منظور جلوگیری از گسترش جنگ بالکان و دفع شروع یک جنگ عمومی در اروپا منتشر کرد. بیانیه که به کارگران روسیه، به سبب مبارزه‌ی انقلابی بالنده‌شان تبریک می‌گفت، برای احزاب بالکان وظایف مشخصی متکی بر اصل خودمختاری خلق‌های بالکان تعیین کرد. بیانیه اعلام ساخت، «اما مهمترین وظیفه‌ی فعالیت‌های انترناسیونال بر عهده‌ی طبقه‌ی کارگر آلمان، فرانسه و انگلستان گذاشته شده است. وظیفه‌ی کارگران این کشورها است که از دولت‌های مربوطه خود بخواهند از کمک به دولت اتریش-هنگری و روسیه خودداری کنند. از هر نوع دخالتی در اوضاع آشفته‌ی بالکان اجتناب نموده و بیطرفی مطلق را حفظ کنند». بیانیه در حالیکه از «کارگران تمام کشورها دعوت می‌کرد که با نیروی همبستگی بین‌المللی پروتاربا با امپریالیسم مبارزه کنند» اعلام می‌کرد: «بگذار دولت‌ها متوجه این واقعیت باشند که با وضعی که اروپا و نظری که طبقه‌ی کارگر دارد، آنها نمی‌توانند بدون درخطر انداختن

خود تنان جنگ را رها کنند. بگذار به باد داشته باشند که جنگ فرانسه - آلمان، قیام انقلابی کمون را به دنبال داشت و جنگ روس و ژاپن، نیروهای انقلابی خلق های روسیه را به جنبش واداشت و رقابت در تسلیحات نیروی نظامی و دریائی به وجه بی سافه بی تضاد طبقاتی انگلستان و قاره ی اروپا را تشدید کرده و اعتصابات گسترده یی ایجاد کرده است. چون محض خواهد بود هرگاه دولت ها متوجه نباشند که صرف اندیشه دربارهی سرعت يك جنگ جهانی بطور اجتناب ناپذیری تنفر و شورش طبقه ی کارگر را موجب خواهد شد. پروتورها آتش گشودن بسوی یکدیگر را برای منافع سرمایه داران، جاه طلبی سلاطین، یا برای افتخار بیشتر معاهده ی مخفی جنایت می دانند». بیانیه سرانجام از کارگران سراسر جهان می خواست با هر اقدامی که به جنگ منجر می شود بازمندگی مخالفت کنند. این بیانیه براساس دویارگراف معروف لنین و لوتز امبورگ در قطعنامه ی اشتوتگارت (۱۹۰۷) نوشته شده بود.

۳۱- Eugene Victor Debs (۱۸۵۵ - ۱۹۲۶) چهره ی برجسته ی جنبش کارگری آمریکا. یکی از سازمان دهندگان «حزب سوسیال دموکرات آمریکا» که برپایه ی آن، «حزب سوسیالیست آمریکا» در سال ۱۹۰۰ تأسیس شد. در سالهای جنگ اول جهانی موضع انترناسیونالیستی اختیار کرد، خیانت سوسیال شوونیست ها را محکوم کرد و علیه ورود آمریکا به جنگ به تبلیغات وسیعی دست زد.

۳۲- August Bebel (۱۸۴۰-۱۹۱۳)، چهره ی برجسته ی حزب سوسیال دموکرات آلمان و جنبش بین المللی طبقه ی کارگر.

۳۳- Duma : مجلس نمایندگان که در نتیجه ی انقلاب ۱۹۰۵ از سوی دولت تزاری تشکیل شد. دوما گرچه در ظاهر «قوه ی مقننه» به حساب می آمد، اما نیروی مؤثری نداشت و انتخابات آن نه مستقیم بود و نه برابر و نه عمومی. حقوق انتخاباتی ی طبقات زحمتکش و ملیت های غیر روس در حداقل ممکن بود. توده های عظیم کارگر و دهقان، حق رای نداشتند. دوما ی اول (فوریه تا ژوئیه ی ۱۹۰۶) و دوما ی دوم (فوریه تا ژوئن ۱۹۰۷) از سوی دولت تزاری منحل شد. در سوم ژوئن ۱۹۰۷، دولت کودتا کرد و قانون انتخابات جدیدی به تصویب رساند که حقوق کارگران و دهقانان را بیش از پیش تقلیل داد و حاکمیت مطلق بلوک ارجاعی زمینداران و بورژوازی بزرگ را در دوما های سوم (۱۹۰۷-۱۲) و چهارم (۱۹۱۲-۱۷) تضمین کرد.

۳۴- منظور، نمایندگان بلشویک در دوما ی چهارم: آ.ی. بادایف، م.ک. مورانوف، ی. ای. پتروفسکی، ف. ن. سامویلوف و ن. ر. شاگوف است. در نشست ۲۶ ژوئیه (۸ اوت) ۱۹۱۴، نمایندگان همه ی گروه های بورژوا و فتودال پارلمانی، ورود روسیه به جنگ امپریالیستی را تصویب کردند، اما گروه بلشویک به لایحه ی اعتبارات جنگی رأی مخالف داد و به تبلیغات انقلابی در میان توده ها دست زد. در نوامبر ۱۹۱۴ نمایندگان بلشویک دستگیر شدند و پس از محاکمه در فوریه ی ۱۹۱۵ به تبعید ابد در سبیری محکوم شدند.

این کتاب با اجازه مترجم آن، آقای وزیریک درساهاکیان،
به صورت اختصاصی در بهمن ماه ۱۳۹۰،
از سوی باشگاه ادبیات به شکل الکترونیکی منتشر شده است.

<http://www.facebook.com/groups/BashgaheKeta/>

<http://bashgaheketab.blogspot.com/>